

خاطرات سردار ظفر

۱۲

ناصر الملك بسیار خودخواه و تنگ چشم و جبان بود از سایه خودش هم می ترسید نیابت سلطنت او برای ایران نه سود داشت و نه زیان اگر چه بعضی بدلایلی چند زیانش را بر سودش ترجیح می دهند علی ای حال مردی عالم و زیرک و با فراست بود ابو القاسم خان ناصر - الملك پسر احمد خان و احمد خان پسر محمود خان ناصر الملك قدیم و از خوانین قراگوزلو بود و ثروت و مکنش بسیار بود ابو القاسم خان ناصر الملك نایب السلطنه احمد شاه بود تا وقتی که بر تخت سلطنت نشست و سال عمرش بدان پایه رسید که خود سلطنت کند بی نیابت سلطنت چون احمد شاه بر تخت شاهی نشست ناصر الملك هم رفتار او را در سال ۱۳۰۷ شمسی بایران آمد و پس از دو ماه جهان را بدرود گفت رحمة الله علیه .

باری چون ناصر الملك نایب السلطنه شد کابینه هم قانوناً باید استعفا بدهد کابینه مستوفی الممالك استعفا دادند سپهدار هم رئیس الوزراء شد هم وزیر جنگ مستشار الدوله وزیر داخله ، ممتاز الدوله وزیر مالیه ، مشیر الدوله وزیر عدلیه ، علاء السلطنه وزیر معارف ، معاون الدوله وزیر پست و تلگراف ، محتشم السلطنه وزیر خارجه .

نایب السلطنه اصرار داشت که سردار اسمد وزارت قبول کند قبول نکرد حتی خوانین نیز مجبور و مصر بودند که داخل کابینه بهود قبول نکرد جهت قبول نکردنش این بود که زمانی که طهران را فتح کرد وزیر داخله شد چون اندکی اندیشه کرد دید خبط کرده و نبایستی وزارت را قبول کند این مرتبه دیگر نخواست آن خبط تکرار شود دیگر آنکه می خواست خیالش راحت باشد، و فکرش آزاد چندان مایل بکار کردن نبود و دیگر آنکه برای علاج ضعف باصره می خواست بفرنگستان برود .

در این مواقع بر وجود و لرستان مفشوش شده و زرا و خوانین چنان صلاح دیدند که دو نفر از خوانین بختیاری را بحکومت لرستان بفرستند قرعه بنام امیر مفخم و مرتضی قلی خان درآمد با سوار بسیار از بختیاری و یک فوج سرباز توپخانه بمقر حکمرانی وارد شدند .

حکومت اصفهان هم بسردار اشجع و امیر میجاهد داده شد دولت در این موقع پول موجود در خزانه نداشت پنج کرو دراز روس و انگلیس با شرایط سخت چون ناچار بودند قرض کردند سردار اسمد که هم از نایب السلطنه و هم از خوانین بختیاری رنجیده بود رفت اروپا سپهدار هم از . . . در مخالفت با بختیاری ها کوشی داشت .

در این هنگام بیشتر اعیان و اشراف و شاهزادگان و قاجاریه و از خوانین امیرمفتح و سردار جنگک بفرآوردن محمدعلی میرزا افتادند پولها آماده کرده شماع السلطنه برادر شاه مخلوع را بفرنگستان فرستادند و پینام دادند که بیشتر اهالی ایران مخصوصاً سیهدار اعظم و اکثر مردم طهران با شما همراهند و شما را بسلطنت می‌طلبند بایران بازگردید و بعمانت و یاری طرفداران خود به تخت سلطنت بنشینید در این وقت در ایران هیچ انقلابی نبود ولی در طهران دسیسه‌کاری رواجی داشت .

ما هیچکدام از این قضایا باخبر نبودیم از خوانین بختیاری مسمام السلطنه و من بنده و سردار جنگک در طهران بودیم دیگر کسی از خوانین نبود پس از رفتن شماع السلطنه و محمد علی میرزا را ملاقات کردن محمدعلی میرزا گفته بود خوب است سردار اسعد را که به - فرنگستان آمده ملاقات کنیم و او را راضی کنیم پس از آن طهران رفتن اشکالی ندارد ولی چون بخت با محمدعلی میرزا مساعد نبود قریب شماع السلطنه را خورد و از دیدن سردار اسعد خیالش منصرف شد شماع السلطنه با او گفته بود که ملت ایران با بختیاری‌ها بد شده اند همین قدر شما بایران بروید اهل طهران بختیاری‌ها را بیرون می‌کنند برای اینکه بیش از سیصد سوار بختیاری در طهران نیست آنها هم در نهایت ذلت و پویشانی هستند سیهدار که رئیس الوزراه بود بیش از همه کوشش می‌کرد در آوردن محمدعلی میرزا شنیدیم قرآنی مهر کرده بودند حتی سردار جنگک هم مهر و امضاء کرده بود .

در این اوقات سردار محتشم و سردار بهادر ادوئی برای سرکوبی محمود صالح‌ها بطرف فریدن حرکت داده بودند اولاد محمدعلی خان پناهانده و تسلیم شدند خوانین آنها را حکومت دادند پس از یک هفته محمدتقی خان که منشاء این فتنه و فساد بود بتویخانه پناهانده شد با محمد رضا خان و کسان دیگر سردار محتشم و سردار بهادر از تقصیر آنها گذشتند ریاست طایفه را به آنها ندادند و آنها را با خود بردند چنانچه خود لکن حق این بود که آنها را تنبیه کنند تا دیگران بخیال فتنه و فساد نیفتند .

ما در طهران بخیال افتادیم که مسمام السلطنه را داخل کابینه سیهدار کنیم تا شاید از خطر برهیم زیرا که بسیاری از مستبدین با ما بد شده بودند مشروطه خواهان با ما همراه بودند ولی عده آنها کم بود در این وقت سیهدار از طهران بیرون رفته بطرف رشت حرکت کرد که از آنجا برود فرنگستان نایب السلطنه را به تلگراف پی در پی آن دیوانه عاری از عقل را از رفتن فرنگستان مانع کرد نایب السلطنه از این حیله و دسائس بی خبر بود چون عزم رفتن سیهدار بدید باقامت شد بتوسط نایب السلطنه سوار بختیاری برای دفع کرده که از طرف قزوین گرفته بودند خواست ناصر الملک هم اصرار داشت که باید سوار بختیاری برود قزوین ما هم اطمینان از سیهدار اعظم رئیس الوزراه نداشتیم خیال می‌کردیم شاید قصد سوئی داشته باشد یا بخواهد ناگهانی سوارها را خلع سلاح کند آخر الامر ناصر الملک دوست سوار بختیاری ریاست علی مراد خان سالار بهادر پسر نگارنده برای سرکوبی اگراد بقزوین اعزام داشت چون سوار بختیاری با سوار اگراد برابر شدند اگراد اندک میدان‌داری کرده بزودی

شکست خوردند و بختیاری‌ها آنها را غارت کردند پس از چند روز رؤسای اگراد بپهران آمده پناهنده شدند دولت هم گناه آنها را بخشید سپهدار هم آمد طهران رفت زرگنده در خانه بیلاقی خود اقامت گزید .

پس از آمدن سپهدار بپهران چون سردار آمد فرنگستان بود استعداد ما هم در طهران کم بود از سپهدار و مردم طهران هم اطمینانی نداشتیم مصمم شدیم که بهر طریق که ممکن باشد مصمص السلطنه را داخل کابینه کنیم که از اوضاع مملکت باخبر باشد و بما اطلاع بدهد یک روز من و مصمص السلطنه با هم زرگنده رفتیم پیش از آنکه گفتگوئی نکنیم محاسب‌الملک وزیر پست و تلگراف آمد و تلگرافی بدست سپهدار داد سپهدار آن تلگراف را خوانده حالش دگرگون شده رنگ گونه‌اش تغییر کرد پس از آنکه تأمل آن تلگراف را بلند خواند آن تلگراف را شاهزاده شماع السلطنه بمادرش متخبره کرده بود مضمون تلگراف این بود :

حضرت علیه در رکاب اعلی حضرت محمدعلی شاه وارد گمش تپه شدیم . معلوم شد در این مدت که مستبدین پنهانی برای آوردن محمدعلی میرزا کوشش میکردند نتیجه بخشید محمدعلی میرزا را با اسم خلیل تاجر با اطلاع روس‌ها از دریای خزر عبور داده با شماع السلطنه وارد استرآباد شدند تمجب اینجا بود که سپهدار که از این کار اطلاع کامل داشت و خودش یکی از دعوت کنندگان او بود چرا تلگراف را که خواند رنگش پرید و حالش دگرگون شد .

ما دیدیم دیگر کار از وزارت مصمص السلطنه گذشته است ورق برگشته اوضاع دگرگون شده در این هنگام من کمال خصوصیت و یگانگی را با سردار جنگک داشتم از او هم بدگمان نبودم ولی سردار جنگک یکی از دعوت کنندگان محمدعلی میرزا بود که پول از مردم برای خرج اردو کشی جمع می کرد و از ما پنهان می داشت نمی دانست که اگر آن مهمان نو رسیده بیاید و شاه بشود اولاً اقتداری پیدا نخواهد کرد ثانیاً برای سردار جنگک و عموم بختیاری‌ها خوب نبود برای اینکه نمی گذاشت بختیاری‌ها ترقی کنند .

در این هنگام امیرمفتح و سردار جنگک شریک ما و فعال مایه‌ها بودند با این همه باز هم مشغول دسیسه کاری بود و مرتکب این خیانت بزرگ که دعوت محمدعلی میرزا بود شده بود .

باری پس از ورود محمدعلی میرزا و شماع السلطنه با استرآبادوز را بفکر جمع آوری اردو افتادند ولی فکر آنها بجائی نمیرسید مگر اینکه سوار بختیاری و مسیویرم خان را بخواهند و از آنها مدد بطلبند در این وقت تلگرافی از سردار اسعد بمصمص السلطنه رسید نوشته بود اکنون که این ترتیب پیش آمده البته به سپهدار اعظم بگوئید و این شعر فردوسی را نوشته بود :

پس از پیری و داد مردی که داد چگونه دهد نام خود را بیاد

افسوس که پس از شنیدن این شعر متغیر شده بود بیچاره نه حمایت از محمدعلی میرزا کرد نه با او طرف دارانش ضدیت کرد بقول عوام گدای ازمنی شده ولی اتکاه او بر روس‌ها بود تمام اعیان و اشراف طهران و دیگر مردم بجز معدودی که مشروطه خواه بودند

همه از مشروطیت منزجر بودند و به آمدن محمدعلی میرزا راضی بودند سپهداران اینجا کاری از دستش بر نمی آمد استعفا داده رفت زرگنده و پس از یک هفته تمام رفقا و همداستان خودش را که برای آوردن محمدعلی میرزا با وی همداستان بودند بر رئیس نظمی که پیرم خان بود معرفی کرد مثل نیرالدوله و علاءالدوله و حاج مجدالدوله و ظفر السلطنه و جزاینها اعیان و اشرافی که خواستار محمدعلی شاه بودند .

در این موقع نایب السلطنه مصمص السلطنه را بریاست وزرایی دعوت کرد من سراحتاً مخالفت کردم برای اینکه یقین داشتم مصمص السلطنه از عهدۀ این کار بر نمی آید و باطناً هم از او دلخوش نبودم نایب السلطنه با آن چرب زبانی و حسن مقالی که داشت مرا راضی کرد و گفت امروز مملکت در خطر افتاده است و مردم تمام با شما بد هستند من هم اطمینان به کسی ندارم بجز مصمص السلطنه و بایستی که رئیس الوزرا بشود من هم چون دیدم حقیقتاً کار سخت است و بیم مخاطرات عظیم می رود لاجرم تن در دادم دمکرات ها هم در آن وقت با ما نهایت همراهی را کردند پنجاه هزار تومان از کابینه وزرا حواله دادند بیآنکه اصفهان که بتوسط سردار اشجع حاکم اصفهان بسردار محتشم و سردار بهادر بدهند که هر چه می توانند سوار و پیاده از بختیاری بپهران بفرستند زیرا که کار سخت شده بود محمدعلی میرزا آمده بود مازندران سالارالدوله هم رسیده بود در دستان برای جلوگیری از شاه مخلوع سردار محبی را که عمو زاده سپهدار بود با یک فوج سرباز و دو عراده توپ هفت سانتیمتری مین کردند که برود مازندران سردار محبی گفت بدون سوار بختیاری نخواهم رفت سیصد سوار بختیاری هم بیشتر نداشتم آن هم بیشتر نوکر شخصی من بودند چون دیدم موقع تنگ است سردار محبی هم اصرار زیاد دارد دوست سوار بختیاری بسر کردگی سالار بهادر پسر کم که عمرش کم بود همراه سردار محبی روانه کردم از برای جلوگیری از محمدعلی میرزا بمازندران .

رشیدالسلطان با سوارهای اصائلو از اردوی سردار محبی و بختیاری ها جلوگیری کردند سوارهای بختیاری تنها به آنها یورش برد بیورش اول سوارهای اصائلو را شکست داده رشیدالسلطان رئیس اردوی آنها را هم کشتند از بختیاریها مصطفی خان پسر میرزا حسین خان انتظام الملک با پایدی کشته شد چند رأس اسب هم از طرفین کشته شد .

خبر شکست سوار اصائلو کشته شدن رشیدالسلطان مقارن شد بو ورود سردار فاتح در طهران . سردار فاتح یکشب در طهران مانده روز دیگر با سیصد سوار بختیاری به طرف فیروزکوه حرکت کرد محمدعلی میرزا نیز با شماع السلطنه وعده از تراکمه و سوارهای متفرقه نزدیک فیروزکوه آمده بودند با یک هراة توپ کوهستانی در گردنه فیروزکوه تلاقی فریقین شد اردوی محمدعلی میرزا شکست خورده عده زیادی از تراکمه کشته شده سوار های ترکمن توپ را هم از دست داده چنان گریختند و رفتند برای مازندران که دیگر به پس سر خود هم نگاه نکردند .

موقعی که علی خان سردار ارشد استعدادی فراهم کرده رو به طهران می آمد خبر رسید

که سالارالدوله از طرف غرب ایران با استعداد و جمعیت زیاد اورامان و مریوان رو بطرف کرمانشاه آمده است و سوار کلهر با داودخان رئیس آنها داردوی سالارالدوله هستند از بختیاری هم پی در پی سوار و پیاده وارد طهران می‌شد پیاده‌ها را فرستادیم گردنه‌های مازندران را بگیرند که از اردوی محمدعلی میرزا کسی بطهران نیاید می‌گفتند دور نیست قزاقها احمد شاه را دزدیده بفرستند به مازندران از این رهگذر هم خاطر ما آسوده نبود.

در این هنگام و چنین هنگامه من و سردار جنگ را نامزد حکومت عراق و همدان کردند به فکر تهیه اردو افتادیم خبر حرکت سردار محتشم و سردار بهادر را هم شنیدیم که از بختیاری باصفهان و از اصفهان رو بطهران می‌آیند با استعداد زیاد .

در این اثنا خبر رسید که سردار ارشد با عده مکفی از راه ورامین بطهران می‌آید از خوانین کسی در طهران نداشتیم که جلو او بفرستیم فتح‌الله خان ضیفم السلطنه که برای خوش گذرانی بطهران آمده بود با تملق و چاپلوسی بی اندازه با عده سوار و پیاده بختیاری فرستادیم ورامین برای جلوگیری از سردار ارشد فتح‌الله خان از اردو کشتی گذشته قابل اینکه در میان اردو باشد هم نبود خیرهای موحش هم دمبدم از سالارالدوله می‌رسید که جمعیت او از پانزده هزار هم بیشتر است و عازم حمله بطهران است .

در کرمانشاه و کردستان هر کجا دولت توپ کروپ داشت تمام بحیثه تصرف سالارالدوله درآمد پول و توپ و هشتاد سرباز با تفنگ و فشنگ بمن و سردار جنگ دادند که بزودی حرکت کنیم خبر رسید که اردوی امیر مفخم و مرتضی قلی خان در مقابل اردوی سالارالدوله مقاومت نمی‌تواند کرد در صورتی که امیر مفخم و مرتضی قلی خان هزار سوار بختیاری و اقواج متعدد و دو عراده توپ هفت سانتیمتری داشتند با این حال مجبور شدند که از بروجرد عقب نشینی کرده بیایند ملایر در ملایر سربازهای کمره دسته دسته از اردوی امیر مفخم و مرتضی قلی خان گریختند و اردوی سالارالدوله ملحق شدند دولت جیره و علیق هزار سوار بختیاری و توپخانه بما داد که بزودی خود را با امیر مفخم برسانیم هنگام حرکت سردار جنگ عذر آورد که من نمیتوانم بیایم قرعه بنام من افتاد پنجاه سوار بختیاری از گماشتگان خودم که در طهران باقیمانده بودند با دو توپ شنید در سحرایی و دو عراده توپ کروپ کوهستانی و هشتاد سرباز و چهل نفر توپچی برای شاه عبدالعظیم حرکت کردم امیر مجاهد آنجا بمن رسید و آمد بطهران من رفتم قم مدتی بود سالار محمد پسر را تلگرافاً خواسته بودم که با سیصد سوار بیاید نزد من کار من از اسلحه خوب بود ولی از کمی سوار بد بود در راه که برای قم میر قسیم تلگرافی از اسکندر خان پسرم ازم قم بمن رسید که با سیصد سوار در قم منتظرم و حاضر دستور العمل هستم نوشتم برای سلطان آباد عراق حرکت کنند قم را هم به عبدالله خان سردار مکرم همدانی داده بود با بیست و پنج هزار تومان که از سالارالدوله جلو گیری کند عبدالله خان تاب مقاومت نیاورده ناچار با سالارالدوله تسلیم شد وقتی که اسکندر خان با سیصد سوار بختیاری پمراق رسید امیر افخم همدانی که قمر السلطنه خواهر سالارالدوله عروس او بود و حاکم عراق بود گریخته به همدان و شورین خامه خودش رفت بکروزیس از ورود من بقم سردار محتشم و سردار بهادر

با استعداد وارد قم شدند امیر جنگ و شهاب السلطنه که برای جنگ با نایب حسین رفته بودند او را از کاشان بیرون کرده آمدند بقم پس از آنها نایب حسین دوباره آمد کاشان هیئت وزرا تلگرافی بمن کردند که امیر جنگ و شهاب السلطنه را بزودی عودت بکاشان بدهید آقا امیر خان احمد خسروی که از طرف سردار اشجع حاکم اصفهان مأمور خالد آباد بود نایب حسین او را در تلگرافخانه خالد آباد محاصره کرده بود امیر جنگ و شهاب السلطنه از قم با سوار و استعداد مکنی برای کاشان حرکت کردند امیر خان را مستخلص کرده نایب حسین در قریه خضر بود سوار بختیاری با او مصافح شده جنگ شروع شد باندک زد و خوردی نایب حسین شکست خورده فرار کرد سوار بختیاری او را دنبال کردند نایب حسین هروقت می خواست بگریزد هنگام فرار اسباب و پول عمداً مریخت که کسانی که او را دنبال کرده اند مشغول چپاول بشوند او گریخته جان بدر برد این مرتبه هم احوال و انتقال در راه ریخته سواران بختیاری مشغول ریختن او بدین وسیله خود را از دست بختیارها نجات داده فراراً بطرف انارک رهسپار شد امام قلی خان پسر نجفقلی خان میر پنجه را که چندی پیش در اردستان حاکم بود و نایب حسین او را گرفته اموال او را بقرت برده بود و او را پیوسته مفلولا با خود می گردانید او را هم نجات دادند و با غنیمت زیاد به کاشان مراجعت کردند .

روزی که سردار محتشم و سردار بهادر خواستند از قم بروند طهران صد و پنجاه سوار از بستگان من با آنها بود و آن صد و پنجاه سوار را نگاه داشتیم پنجاه سوار هم داشتیم سید سوار هم همراه اسکندر خان بود بهمه جهت پانصد سوار شدند سردار حشمت و صارم الملك را هم همراه خودم بردم سربازها رفتند در صحن قم بست نشستند که ما نمی آئیم تفنگهای آنها را بتدابیر مقتضیه گرفته خود آنها را بیاز گذاشتیم و روانه شدیم برای عراق در راه بروجرد شنیدیم امیر منمخ عبث نشینی کرده بملازم آمده است رفتم تلگرافخانه بروجرد به او تلگراف کردم که تا من نرسم مبادا با اردوی سالار الدوله جنگ کنید هر کجا هستید خودداری کنید تا من برسم جواب مساعدی نداد دانستم که هنوز در نهانی طرف دار محمد علی میرزاست بهر حال تا عراق رسیدم منتظر ورود سالار مسعود بودم که با سوار برسند شنیدم فتح الله خان ضیف السلطنه در ایوان کی چند نفر سوار بقر اولی فرستاده بود سردار ارشد آنها را گرفته خلع سلاح کرد خود آنها را اسیر کرده است دولت بزودی امیر مجاهد را رئیس اردوی ورامین کرده فرستاد وقتی که امیر مجاهد بار دورسید با سوار بختیاری مقابل شدند با سردار ارشد و هزار سوار تر کمین جنگ شروع شد بختیاری ها بریاست امیر مجاهد جنگ خوبی کردند سردار ارشد یکشب بدون آنکه کسی بفهمد اردوی خود را هفت فرسخ عقب کشانیده بامام زادم جعفر رسید بخیال اینکه از راه ورامین خود را بطهران برساند چون دروازه طهران برای سردار ارشد باز بود و از تنگه ورامین و خود اتوپ عبورش مشکل بود در همان شب امیر مجاهد خبردار شده با سوار بختیاری از آنها جلو گیری کردند روز دیگر سردار محتشم و سردار بهادر و پیرم خان با سوار بسیار و استعداد زیاد رسیدند امیر مجاهد آنها را نشناخته چند تیر توپ به آنها شلیک کرد پس از نزدیک شدن آنها شناخت و یکدیگر ملحق شده حمله برده باردوی سردار ارشد .

(ادامه دارد)